

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن - المان

اجیر مُفته

رفیق حزبیی گفتم ، که من سچّه مسلمانم
حمیل گردن (کرزی) ، و تاج فرق ایشانم
گهی شمشیر (سیاف) و گهی چون شیر بُز (خالص)
گهی خار (گل بی دین) ، (مُجَدّد کار شیطانم)
گهی چون بوش و تونیبلیر و پوتین و جان شیراک
به (کندو) و (قروت تلک) (ایران) دلنگام
به نام قرعه فالی ، زدند و سخت می نازم
که هم استاد و هم دکتور ، ز خیرات عزیزانم
به هر مجلس ، بخواندم ، سخنرانی کنم چندی
سپیدار است و عاج و کاج ، دایم زیر دندانم
نشانی داشتم از چپ ، مکرووف و کلشینکوف
تبر با دسته (طالب) ، ز (گلبدین) و (برهانم)
به هر پای شدم کفشی ، به هر سر لنگی و کلاه
به هر صیدی شدم دامی ، ز تار خام اخوانم
به هر دوغی مگس گشته ، به هر سازی چو رقاصه
که از تدریس (پایانتون) رئیس و از وزیرانم
من از (شورای نظارم) ، ادیب و شاعر و ناثر

ولی جاسوسِ امریکا و روس و گه و ز ایرانم
 گهی فرهنگ و فرهنگی ، گهی نیرنگ و نیرنگی
 گهی (**تریای**) و (**بنگی**) ، گهی (**چرسی**) افغانم
 یکی خواند مرا جانی ، یکی گوید مرا زانی
 دگر خرکار ربانی ، ولی من خود نمی دانم
 اگرچه پُر بُود جیب و بغل جییم ازین نیرنگ
 ندانسته کسی رازم ، بجز از (**هاشمیانم**)
 به (**آئینه**) کند افشاء ، مرا لادین و لامذهب
 مریدِ خلق و پرچم ، جیره خورِ ملکِ المانم
 همیشه چهرهٔ اصلی ، به پُشتِ چهره ها پنهان
 که تا بر دیگران ظاهر ، نگردد کفرِ ایمانم
 برای اینکه از المان ، نیندازند مرا بیرون
 اجیرِ مفتۀ مردان و ، نامردانِ دورانم
 مثالِ ماش می لولم ، به سوی **زُور** و **زرداران**
 به هر چربی و شیرینی ، بدونِ تیلِه چالانم
 به باطن دشمنِ شعرِ کلاسیکم ، ولی باطن
 خَرِ نام و نشان و شهرتش را ، مُفت ، پالانم
 حسادت در ضمیرم شعله ور گردیده میخوام
 زر و یابندهٔ زر را ، مسِ زنگی نمایانم
 اگرچه کاروانی را ، زدیم آسان و بی زحمت
 گُهر از این و آن دزدیده پنهان ، زیرِ دامانم
 ز بس با (**میسرَه**) خوردیم و هم با (**میمَنَه**) بُردیم
 نمی یابی اثرِ دیگر ، ز آثارِ نیاکانم
 خلاصه از روایتها ، حکایتها شدی باهر
 حمایتها اگر ظاهر ، شکایتها به یزدانم
 ز (**نمکشها**) گریزانم ، ز (**غمکشها**) هراسانم
 ز (**سرکشها**) به میدانم ، بُود تا خون به شریانم
 حریفِ نکته دانی را همین کافی بُود « نعمت »
 (**خرِ عیسی**) نمی ارزد ، که بیش از این بدنبانم